

گفت‌و‌گو با

Tom Morello



شاید تام مورلو Tom Morello را ننگاره یا نیستند، اما او در این دورهٔ بیست‌مدون راگ آنتی تکنیکال به گونه‌یی فرمان‌بردار شناخته شده است. به عنوان سرپرست سوئی تریبی راگ - اند - رول - گروه معروف به *Rage Against the Machine* مورلو مانند برخی از گیتاریست‌های دههٔ ۸۰، ساز خود را به شکل گونه‌یی خش چوبین در آغوش کشیده و گویی انگاره، وجد، جهان‌بینی و انرژی حیاتی را تنفس می‌کند. گیتار مورلو، اشعار پرتیتر *Zook De la Rocha* زک دلا روچا - خوانندهٔ گروه - را با همان شیوایی همراهی می‌کند و رسامی بیشتری به انگاره‌های آتش افروختهٔ خوانندهٔ گروه می‌بخشد. وقتی صدای ساز را می‌شنوید، تنها آگوردها و محمودیه صداهایش از هر خواننده‌یی در بازی گرفتن احساسات شنونده، پیشی می‌گیرد. مورلو RATM را بدون به زیان آوردن کلمه‌یی به نظریه‌یی همراه با تفکر و قدرت تبدیل کرده است.

روند پیشرفت مورلو به عنوان یک نوازنده گیتار - از یک بانک اکوری نوازگار تا نوازندهٔ حرفه‌یی جوی - می‌تواند سرمشق هر گیتاریست جوانی باشد. انگیزه و تلاش سخت عادات نوازندگی وی را شکل داده و او را تا امروز وسواس پیش می‌برد و نوازندگی‌اش را به صورت فرمولی تضمینی برای یک گیتاریست راگ در می‌آورد.

اگر نوازندهٔ فرمول‌های مورلو را به کار بگردید مطمئناً خود را نوازنده‌یی توانا خواهید یافت، اگرچه تضمینی نیست که مانند مورلو میلیون‌ها نسخه بفروش برسانید.

نوازندگی مورلو - جامه‌ششاس ۲۵ ساله فارغ‌التحصیل از هاروارد - در *The Battle of Los Angeles* (تیرد لوس‌انجلس) به جایگاهی خاص رسیده است و او در تمام مراحل رسیدن به این جایگاه و مراثف بالاتر با اعتماد به نفس کافی برداشته است.

صداهای دیوانه‌کننده و درآمدهای آلبوم جدید - آیا - بود که ترانسمنت بالآخره موسیقی مورد علاقه‌ام را همان لحظاتی اند که عنوان که یک نوازنده برای آن‌ها زندگی کرده‌یی؟ آیا آن‌ها نواهای ایجاد جوشی خلاقیت تو نیستند؟

خلاقیتی را که می‌گویید در این آلبوم و در این سطح نوازندگی و در مسیر رشد موسیقایی گروه ما به‌طور طبیعی بروز می‌کنند. صداهای وجدآواری که با ردیف‌های بزرگ طنین می‌یابند، حال و وضوح کنونی گروه را نشان می‌دهند. شاید بهتر است بگویم، آه، آغاز اعتراضات، عجب لحظه سرشاری! حس می‌کنم این سرافرازی و آن صداهای سپیده‌ای رسیده‌یی هستند که از درخت می‌برزند.

به عنوان یک نوازنده گیتار فکر می‌کنی که به نهایت تکامل رسیده‌یی؟

جواب من منفی است. این یک تکامل طبیعی بوده، برای مدت‌ندیدگی پیش از آن که به RATM پیوندم، بیشتر اوقات قادر نبودم موسیقی‌یی را که دوست داشتم بنویسم. من در صدا گروه بودم و هزاران ترانه نوشتم، اما با این گروه و در پیوند با این موسیقیدان‌ها

این یعنی که رشد تو بی‌کستی گرفتن ادامه می‌یابد. نمی‌دانم که آیا این الزاماً رشد است یا نه. این را گونه‌یی راحتی در سبک نوازندگی‌ام پیشرفت کردن و در رابطه با طراقت آن قرار گرفتن است. که در مقابل محبوب پیش می‌روند. این صدایی است شبیه چیزی از دوره *The Chronic* (نام گروه قبلی مورلو) قرار می‌گیرد. الان سبانه این است که کلام رنگ از صدای ملاتین چمن‌زایی را می‌خواهم به شنوندهٔ تحمل کنم.

شاید در جست‌وجوی چیزی بودی که در *Rage* بدان دست یافتی؟

صدا در دست فکر کنم هم به پیشرفت شخصی به عنوان یک موسیقیدان و هم به یافتن صدایی خاص برای کار کردن بستگی داشته باشد.

آیا گونه‌یی جادو است؟

دقیقاً از همان تمرین اولیه در ۱۹۹۱، وقتی که اولین ترانه‌هایی را که نوشتیم می‌نواختم متوجه این جادو

شدیم. ترانه‌هایی مثل *Bombtrack*. *Know Power Back* (قدرت را پس بگیر) و شاید *Your Enemy* (دشمنت را بشناس).

تربکات گروهی دیگری از ما آن ریدیف‌ها را با شاخصی دیگری کار کرده بود، اما وقتی ما چهار نفر با آن‌ها نوشتیم و *Timmy* باس گیتار دیستورشن (اقت دیستورشن)‌دار خود را

وسط گذاشت، *Zeck* داشت عقل‌اش را از دست می‌داد

Brand شروع به کویپین بر درام خود کرد، صدا

ناهان ترکیب کرد، و آلفا کلمه کرده بودیم. حتی آن موقع هم نمی‌دانستیم که با شنوندگان از تباطر برقرار خواهد کرد

یا این‌که به لذتی شخصی محدود باقی خواهد ماند، تا زمانی که به صورت زنده اجرا کردیم. وقتی اجرا کردیم،

جادویی در رنگ رنگ گرفت. واقعاً جذاب بود. غیرمنتظره بود. طی اولین اجراهای مان در کلبه‌ها، طرفدارانی دیر

خود جمع کردند. کربیدیم. واقعاً جادو بود که مردم چقدر زود

شهرهای ترانه‌ها را یاد گرفتند. هر نفر از اجرا برای

مثلاً ۲۰ نفر دیگر از ما تعریف می‌کرد، و این گونه همه چیز آغاز شد.

این موفقیت آنی را به چه مدیون هستی؟

گونه‌یی حیجان وحشیانه در آن اجراها وجود داشت که ناشی از مضمون‌های سیاسی بود. اگر بخواهم توصیف

کنم می‌گویم، سیاست زمین سوخته در کلبی کوچک،

نعلب انگارگی از آن‌چه هب‌گوتن با آن مواجه می‌شود.

تاریخچه

آیا رابطه شما با مخاطبان بر پایهٔ تقابل و تضاد است یا

قصد پیوند یافتن به آن‌ها را دارید؟

مقاله هیج‌گاه مطرح نیست. رابطه من با هواداران

RATM دلپذیرترین رابطه‌یی بوده که تاکنون در زندگی

داشتم. واقعاً خارق‌العاده است. حتی وقتی که گروه

خوب کار نمی‌کرده، هواداران همیشه پیشرو و با ارزش

بودند. وقتی روی صحنه می‌رویم، پیش از آن‌که حتی

یک نت بنوازم، ارتباطی باور نگرینی برقرار می‌شود. حتماً بسیار راضی‌کننده است، خصوصاً در این برهه زمانی که گروه با مشکلات داخلی دست‌وپنجه نرم می‌کند.

این موضوع هیچ‌گاه، حتی در طول تاریخ‌ترین روزهای شخصی، لحظات روی صحنه را تحت تأثیر قرار نداد.

ممکن است کمی درباره آن روزهای مشهور شخصی درون گروهی صحبت کنید؟

بلند اما بعنوان مقدمه می‌گویم که عناصر خصوصی و کل جریان ارتباطات درونی، کاملاً بی‌اهمیت است. گروه‌های بسیاری با مشکلات مشابه دست‌وپنجه نرم می‌کنند. لحن موضوع جدیدی نیست - چیزی نیست که تاکنون در پشت پرده موسیقی پیش نیامده باشد اما در مورد من، بسیار فکینگ‌ام می‌کند که این موضوع به صورت جزئی از داستان گروه و بخشی از هر مصاحبه درآمده است. در مقابل عناصر موسیقایی و سیاسی و دیگر چیزهایی که به نظر من سرشار و قابل توجه هستند، این موضوع گوشه ملال‌آور آن است. بخشی از داستان ما است، مثل این که آره، پروپاچه‌ها بعضی وقتها با هم کنار نمی‌آیند. آیا این خبر خوبی برای مطبوعات است؟ واقعاً نیست.

آیا این‌ها موافقی هستند که گروه را قدرتمندتر می‌سازند؟

می‌تواند این‌گونه باشد اما چیزی که من کاملاً با آن مخالفم این است که بعضی‌ها می‌گویند: تنش‌های درونی گروه است که موسیقی را فوق‌العاده می‌سازد. مزخرف است. ماهه آلبوم در طول ۸ سال ضبط کردیم. طی اولین ماه آشنایی‌مان ۱۲ تا ۱۵ ترانه نوشتیم و بین خودمان رابطه‌ی بسیار پرحرارت برقرار کردیم. از جمله آن ترانه‌ها Killing in the Name (کشتن پندام) و Bullet in the Head (گلوله در سر) است. هرچه روابط گروه بهتر باشد، ترانه‌ها بهتر می‌شوند. شما چه تأثیری بر اشعار می‌گذارید؟

Zeak همیشه با آغوشی باز از ایده‌ها استقبال می‌کند. همه به او اعتماد کامل دارند که اشعار می‌سازد که از لحاظ ایدئولوژیک توصیف کننده ترانه‌ها است. اما هرگز موضوعی بوده که از لحاظ سیاسی بر سر آن توافق نداشته باشیم؟

در طی تاریخ پشت ۲۵ ساله گروه شاید فقط یک مورد وجود داشته که من با آن موافق نبودم که درباره آن صحبت کردیم و به توافق رسیدیم. آیا هرگز موقعیتی برای گروه پیش آمده که چیزی غیرخشن و کم‌تر سیاسی بنویسید؟
به نظر من حساسیت زیادی در ترانه‌های ما وجود دارد. ما درباره موضوعاتی چون تنهایی، ایستادگی و مقاومت و تلاش ترانه می‌خوانیم. این‌ها هم همه بخشی از

زندگی انسانی است مثل عشق و هجران و ماشین و بی‌کس. اما گوشه‌ی از تجربه‌ات انسانی است که معمولاً در دنیای موسیقی پاپ مورد توجه قرار نگرفتند. گروه‌های بسیار دیگری هستند که آن طرف دیگر را پوشش می‌دهند.
فکر نمی‌کنید به مرزهای تند و افراطی پاپ قدم گذاشته‌اید؟

بله سدرصد. به نظر من لشمار و موسیقی RATM افراطی است و این‌گونه هم باید باشد. شما یک بیماری حاد را با دارویی سبک درمان نمی‌کنید. و ما از آن هیچ ابایی نداریم. باید در مورد ابزار صحبت کنیم. سنی که من تهیه کرده‌ام یک مارشال پنجاه واتی، یک ستر 2205 با یک کابینت Peavey یک آمپ گیمبو Music Man، Combo، که از آن کمبو آمپ‌های کوچک ۶ لایسنی، و یک Brendan Pignoe [Brien] تهیه‌کننده] در ابزار عالی فرق شده و وقتی فهمید من فقط از ابزار خود استفاده می‌کنم، آن‌ها را رها کرد و من وسایل خود را آوردم. من با آن‌ها مخالف نیستم اما به کار من نمی‌آید.

آیا بخش تکنیکی برای شما مهم است؟
نه، اصلاً من همین‌گونه کار می‌کنم. استمدادش را ندارم. وقتی اولین بار با گروهی به نام Look Up با یک کمپانی قرارداد امضا کردیم، آن‌ها تأکید داشتند که بروم و ابزار تهیه کنم. اما برای من بسیار وحشتناک بود. من هم باید وسایل بخرم؟ چه وسایلی؟ چگونه باید آن‌ها را سوار کنم؟ همه با شور و نشاط به دنبال وسایل رفتند، من با شرمندگی به یک مرکز گیتار رفتم و یک ساز مناسب‌تر بخردم. فخرتجه راضی‌ام از آن را نفهمیدم و اشگر فقط با وصل کردنش به لوپ‌های افکت آمپلی‌فایر نابودش کردم. صدا را تغییر کرد. الان تبدیل به خاکساز شدم.

آیا به تکنیک خود تکیه می‌کنی؟
بله تقریباً. پشت من بسیار ساده است، پنج افکت روی یک تخته پدال، آمپ و کابینت و شش گیتار برای تور می‌برم. خیلی زک و پوست‌کنده.
کمی درباره گیتارها بگو.
برای ترانه‌های با یک Drop D (DADGBE)از Telecaster استفاده می‌کنم. برای کوک استاندارد گیتار پیوندی بی‌خامنه استفاده می‌کنم و برای هر کدام یک ذخیره حمل می‌کنم. یک گیتار دوسته برای ترانه The Ghost of Tom Joad (روح نام‌جو) و یک گیتار که از یک منازعه گرویداری کانادایی خریدم برای ترانه Calm Like a Bomb (آرام مانند بمب).
وسایلیات بسیار ساده و فروتنانه است. آیا به خاطر این نیست که نمی‌خواهی اسرافکار و دورو به نظر بیایی؟
نه این انتخاب هیچ علت ایدئولوژیکی ندارد. من فکر

می‌کنم صدای ابزارم عالی است. و من از آن بسیار راضی هستم. بخشی از خلق و خوی من به عنوان یک موسیقیدان، جدای از صداهای عجیب و غریب، به طور ذاتی محافظه‌کارانه است. برای این که تخلیلات موسیقایی‌ام به نهایت برسد، دوست دارم که اکثر متغیرها را، مثل ابزار، پایین نگه دارم. دوست دارم که همیشه همان آمپ و همان Midrange و Treble و Bass و Distortion آن جا باشد. همیشه همان پدال‌های افکت خواهد بود. همیشه همان گیتارها بعنوان پایه اصلی بخش فیزیکی ساخت موسیقی باقی بمانند. این ابزار به من توانایی مانور روی سبک‌ها و پدال‌ها را می‌دهد. بیجنگی ورود مداوم ابزار جدید مرا گیج و سردرگم می‌کند.

یعنی اطلاعات زیاد گیج‌ات می‌کند؟
فکر کنم بیشتر به نوازنده مربوط است. مثل Timmy، از ۶ بیت بیس (Bass) متفاوت استفاده می‌کند، که هر کدام بهترین صداهایی را که من در زندگی روی بیس شنیده‌ام ایجاد می‌کنند. اما این کار برای من وحشتناک است.

شما با یک نیم دست (Half Stack) کار می‌کنید، در حالی که بعضی گیتاریست‌ها با یک دست کامل می‌نوازند (Full Stack). علت آن چیست؟

چیزی که همیشه دوست داشتم، چه از دوره‌ی که در کلپ‌های کوچک می‌نواختم و چه در فستیوال‌های بزرگ، روی صحنه رفتن با یک نیم‌دست است. ما با Smashing Pumpkins، Aerosmith، Metallica... که همه بست‌های آمپلی‌فایر عظیمی در اختیار دارند. برنامه اجرا کردیم و گروه ما که یک نیم‌دست روی صحنه می‌رفت. یک کابینت Peavey من از این خروشم می‌آید. درسی بود که من از منازعه موسیقی قدیمی Highland Park در Illinois جایی که واسلم را از آن جا خریدم، یاد گرفتم. من هم مجله‌های گیتار را ورق می‌زدم و بست‌های آمپلی‌فایر عالی را که آن گروه‌ها از آن‌ها استفاده می‌کردند، می‌دیدم. یک روز گفتم: «هن واقعاً به یکی از این‌ها نیاز دارم» و کسی که پشت دُخل بود گفت: «نه، واقعاً نیازی به یک همچنین بست‌هایی نداری.» (آن‌ها یک میکروفون را به هر بلندگوی وصل می‌کردند و هرچقدر می‌خواستی صدایش را بلند می‌کردند). من گفتم: «واقعاً همین کار را باید کرد» و واقعاً با همین ابزار می‌توان چشمه‌ها را از حدقه درآورد.

از افکت‌ها ت بگو.
من از یک پدال دیجیتال Delay و یک پدال EQ صرفاً برای سولوها و آخر آهنگ‌ها استفاده می‌کنم. یک پدال Flanger یک Wah-Wah و یک پدال Digitech Whammy روش‌های تمرین شما بسیار معروف شده است. کمی درباره آن‌ها صحبت می‌کنی؟

بسیار شدیداند. چند نقطه بسیار حساس در دوره نوازندگی من بوده، یکی از آنها جمله بسیار ساده‌ای بود که یکی از دوستانم در Billro در من گفت که زندگی مرا به‌عنوان یک موسیقیدان تغییر دارد. او گفت: هاگر هر روز بدون استراحت یک ساعت تمرین کنی، خیلی بهتر است. من آن حرف را به دل پذیرفتم و در آکورد ها و یادگرفتن آهنگها پیشرفت کردم، با این پیشرفت فکر کردم حالا روزی دو ساعت تمرین کنم چه می‌شود؟ و رشد و تغییر صاعقه‌ای بود. خیلی بیشتر از دو برابر پیشرفت می‌کردم. پس فکر کردم با گرچه هر ساعت تمرین کنم چه؟ بالاخره، به روزی هشت ساعت رسید.

روزی هشت ساعت تمرین؟

طی دوران تحصیل در هاروارد، به‌علاوه تابستان‌های آن دوره، احتمالاً دو یا سه روز را دست‌نخورده حتی آن موقع، اگر یک روز تمرین نمی‌کردم، احساس گناه می‌کردم، اصلاً شوخی نمی‌کنم. رژیم بسیار ناسالمی بود. مثل یک بیماری بچه‌ها می‌گفتند دلم دو درجه تنب‌نار بود، ساعت ۸ امتحان داری و آن ۳ نصفه باقی است. من می‌گفتم: دانشکالی ندارم، فقط دو ساعت مانده این وضعیت غیرقابل تغییر بود. حتی از ۵ دقیقه هم صرف‌نظر نمی‌کردم. نه حتی ۴۵ ثانیه ساعت می‌گذاشتم. یک چیزهایی در من ثابت است. تمرین کلیه موفقیت بود.

نوازندگی را در شیرورد کردید، پس حتماً می‌خواستید زمان از دست رفته را جبران کنید؟ درست است. من از ۱۷ سالگی شروع کردم هیچ کدام از قهرمانان گیتار من آنقدر دیر شروع نکرده بودند. هول شده بودم. احساس می‌کردم عقب‌مانده‌ام.

اما خودتان را رساندید.

چاره دیگری نداشتیم.

آیا هیچ بوسه‌ای دیگری در زندگی داری؟

بله گروه. الان ذکر هیچ رژیم تمرینی ندارم. واقعاً متفاوت است. وقتی گیتار می‌زنم، حسی کاملاً خلاقانه و آزاد به من دست می‌دهد. هیچ مشکل روحی مثل آن روزها ندارم.

آن همه تمرین، حتماً جلوی رشد اجتماعی‌ات را گرفته؟

حتماً بعضی وقت‌ها از لحاظ اجتماعی احساس ضعف می‌کردم. البته فکر نمی‌کنم به تمرین گیتار ربطی داشته باشد. رابطه من با گیتارم راه روابط انسانی‌ام را هموار کرد.

وقتی دهنده‌ها نمی‌دوند، مریض می‌شوند، آیا شما هم همین را حس می‌کنی؟

کاملاً وقتی جوان تر بودم و به تعطیلات می‌رفتم، گیتار Gibson Explorer خودم را با گیس و واقعاً استنشن‌اش همراه می‌برد. همراه مادرم با آن دور دنیا می‌بردمش.

مثال این بود که با خودم یک جتازه حمل می‌کنم. هر امر جامی‌شد، در ایستگاه اتوبوس، یا هر جای دیگر تمرین می‌کردم.

آیا هرگز فکر می‌کردی که نوازندگی بخشی از آینده‌ات نشود؟

آیا بخش دوم زوال تمدن غرب سال‌های فلزا را دیدی؟ حس من شبیه یکی از آن بچه‌ها است که می‌گفت: باین کاری است که انجام داده‌ام. داد حتی اگر مرا بکشند، یک تکه مونتاز عالی دارد، وقتی که مصاحبه‌گر می‌پرسد: هاگر نشد چی؟ و پاسخ این بود: اصلاً یک هیچ‌نین امکانی وجود ندارد. می‌پرسید: نقشه دومت چیست؟ و پاسخ این بود: هیچ نقشه دومی وجود ندارد. من هم هیچ نقشه دومی نداشتم.

با چنین انگیزه و پشت‌کاری، چنین به نظر می‌آید که در هر زمینه دیگری هم اگر تصمیم به فعالیت می‌گرفتی موفق می‌شدی؟

شاید. اما چیز خاصی در مورد گیتار است که واقعاً مرا به کار می‌برد. سوچ نمی‌دهد. چون تا پیش از آن که به گیتار روی بیاورم کارهای دیگری را امتحان کردم. نقاشی کردم، چیزهایی نوشتم و به بازیگری پرداخته. کارهای زیاد دیگری انجام دادم اما گیتار چیز دیگری بود. مثل یک ویروس بود.

آیا هرگز نمی‌خواستی دو یکی دیگر از زمینه‌هایی که استعداد داشتی فعالیت کنی؟

باز هرگز چندان بدی نبودم، و بد هم نمی‌نوشتم. اما نوازنده خوبی نبودم. خیلی بد بودم. ولی این کاری بود که واقعاً تصمیم گرفتم انجام دهم. هیچ استعداد طبیعی نداشتم. واقعاً هیچ استعدادی نداشتم.

هر دو روزی اولیه نوازندگی دیگر چه مرسوس یادگرفت؟ یک چیزی که بعداً بسیار گرانم و کاش زودتر می‌آموختم این حقیقت است که بین تمرین کردن -

تمرین کردن در کارزار با اتاق خواب - و نوشتن در برابر مردم یک دنیا تفاوت وجود دارد. بهترین راه نوازنده شدن اجرا در برابر مخاطب است. ما در تمرین بسیار عالی کار می‌کردیم، ولی وقتی زنده برنامه اجرا می‌کردیم باوقیان تا ۸۸ درصد افت می‌کرد.

و علت آن چیست؟

مسائل عصبی و متغیرهای تکنیکی وجود دارد که موقع تمرین با آن‌ها سروکار نداریم. یک حال هوای خاصی از اول تا آخر یک ترانه وجود دارد که وقتی در برابر مخاطب اجرا می‌کنی باید، با آن بروی. اعتمادبه‌نفس من وقتی رشد کرد که با یک سری گروه نرئیتی به طور مداوم برنامه اجرا کردم. واقعاً اجرا در برابر مردم از مهم‌ترین عوامل است. این موضوع را بارها دیدیم. آن‌هایی که خود را در اتاق خواب‌ها زنده می‌کنند وقت خود را تلف می‌کنند، روی صحنه می‌روند و هیچ انتقالی نمی‌افتد.

چقدر از اوقات خودتان را صرف وقت تلف کردن می‌کنی؟

اصولاً هر که زمان کسی باشد در تمرین وقت‌هایی است که با تکنیکی فوق‌العاده می‌نوازه. اما کمتر جواب می‌دهد. مثلاً گیتار سلولوا هگ Know Tour Enemy حاصل لحظات بارز خود زنده کردن است. اما گونه‌ی دیگری از زنده کردن، شاید بهتر است بگویم ضد. زنده کردن - گوش‌های من متفاوت است. وقتی به سلولوهای گروه‌های دیگر گوش می‌دهم به نظرم چرت می‌آید. فقط نت می‌زنند. نه؟

در تکنیک شما واقعاً پرکارش بود. در مورد او، کار کار گروه بسیار مثال‌ها به Groove است، بنابراین از صدهای پرکارش و تکرارها استفاده می‌کنیم، که به

نظر من صدای کلی گروه را کامل می‌کند. من به چیزهایی که شبیه ماشین‌ها تکرار می‌شوند، دقت می‌کنم. آن‌ها را تکرار ریف‌های بزرگ قرار می‌دهم، که برای من صدایی قابل توجه ایجاد می‌کند. من سعی می‌کنم بهترین تکنیک‌های ریف‌ها را از موسیقی Industrial، الکترونیک و هیپ هاپ، انتخاب کنم.

چگونه چیزی مثل الکترونیک راه صدای Flaco وارد می‌کنی؟

واقعاً چیزی شبیه دیدن آسمزی است. من هیچ وقت نتشستم و به یک الیوم الکترونیک گوش کنم و بعد بگویم آه، همین‌ها بیشتر مسأله حال و هوای این موسیقی و بافتوری آن نسبت به کلیشه‌های مرسوم موسیقی پاپ یا اکوردهای غربی کردن‌ها و گلم عوض کردن‌های همیشگی آن است. الکترونیک بیشتر درباره دینامیک و حال و هواهای متفاوت آن‌ها است. مثلاً شنیدن ترانه‌های گروه Prodigy و طرز کار آن‌ها با آن‌ها و حال و هواهای متفاوت بسیار جالب است.

وقتی سبوهی سعی می‌کنی که طریقه ساده تکرار می‌شوند. یعنی سبوهی می‌زنند. نمی‌خواهم زیاد وقت‌تان را بگیرم. این‌ها نسبت به بگویم ما در بیبا و ورتانه‌های قرون وسطایی و نوازگیتار من را اسپاقت کن، که شما یک سری نت بسیار سریع می‌شوی و بعد مثلاً چهار بار دیگر آن را تکرار می‌کنند. ما هیچ جای دیگر به جز این‌جا نمی‌رویم. همه درباره مرگ گیتار را که با تولد

این و آن حرف می‌زنند. من همیشه از آدم‌هایی که در جمله‌های گیتار می‌گویند نوازندگی گیتار به آخر رسیده است نمی‌آید. یاد می‌آید. یاد می‌آید. وقتی سینت‌سازیزها تازه آمده بودند در حال رشد بودند. عده می‌گفتند گیتار به زودی از رده خارج می‌شود. من که یک دانش‌آموز بلندپرواز کالج بودم، می‌گفتم نشان‌تان می‌دهم. وقتی که هیپ هاپ و لاکا هم آمدند، از این حرف‌ها زیاد زدند. پس من هم گفتم: من، صحنه گراسافلون را از رده خارج نمی‌کنم. من همیشه مأموریتی شخصی برای نجات گیتار داشتم. 